جناب

**نبيل زرندی**

**هو اللّه**

و از جملهء مهاجرين و مجاورين حضرت نبيل جليل است \* اين ذات محترم در ريعان عمر و عنفوان شباب در زرند خويش و پيوند بگذاشت و بعون و عنايت حضرت خداوند علم هدايت بر افراخت سر خيل عاشقان شد و سرور طالبان گشت و از عراق عجم بعراق عرب شتافت ولی مقصد خويش را نيافت چه که حضرت مقصود در کردستان در مغارهء سرگلو بود و فريدًا وحيداً در آن خلوتگاه بجمال خويش عشق ميباخت نه مونسی و نه ياری و نه مجالسی و نه غمگساری بکلّی خبر منقطع و عراق از فراق نيّر آفاق بخسوف احتراق مبتلا \* جناب مذکور چون نار موقده را مخمود ديد و يارانرا معدود و يحيی در حفره خفا غنوده و خزيده و خموده و جمود استيلا يافته مجبورًا با نهايت کرب و بلا راه کربلا گرفت در آنجا زيست نمود تا جمال قدم از کردستان بدار السّلام عودت فرمود \* هر يک از احباب عراق را جان تازه و وجد و طربی بی‌اندازه دست داد از جمله نبيل جليل بود که بحضور شتافت و نصيب موفور يافت ايّامی بسرور و شادمانی ميگذراند و قصائدی در محامد ربّانی انشا مينمود طبع روانی داشت و فصاحت لسانی شعله و شوری داشت و سودا و سروری \* بعد از مدّتی مراجعت بکربلا نمود و از آنجا عودت و از بغداد بايران رفت از معاشرت با سيد محمّد در امتحانات و افتتانات شديده افتاد ولی مانند نجوم شياطين اوهام را رجوم بود و بمثابه شهاب ثاقب بر اهل وساوس غالب باز ببغداد مراجعت نمود و در سايه شجره مبارکه آرميد از بغداد مأمور بکرمانشاه شد دو باره عودت کرد و در هر سفر بخدمتی موفّق گشت

تا آنکه موکب مبارک از دار السّلام بمدينة الاسلام يعنی اسلامبول حرکت نمود \* نبيل جليل بعد از سفر جمال قدم بلباس درويشی در آمد و پياده قطع مراحل کرد تا در راه بموکب مقدّس پيوست \* از اسلامبول مأمور بمراجعت بايران شد تا در ايران بتبليغ امر اللّه پردازد و از بلاد و قری عبور نموده احباب را از وقايع مستخبر سازد \* چون اين خدمت را انجام داد و آوازه طبل الست در سنهء ثمانين بلند شد بلی بلی گويان و لبّيک زنان بارض سرّ پويان گشت \* بعد از فوز بلقاء و تجرّع صهباء وفاء بامر محتوم عازم هر مرز و بوم گرديد تا در هر ارض و بوم نداء بظهور حضرت ربّ قيّوم نمايد و بشارت بطلوع شمس حقيقت دهد \* فی الحقيقه شعلهء آتش بود و نائره عشق سر کش در نهايت انجذاب بديار عبور نمود و ببشارت کبری قلوب را روح موفور بخشيد هر جمعی را شمع بود و هر محفلی را شاهد انجمن گشت جام محبّت بدست گرفت و حريفان را سر مست نمود با طبل و دهل قطع سبل مينمود تا بسجن اعظم وصول يافت \*

آن ايّام ضيق شديد بود ابواب مسدود و راهها مقطوع بلباس تبديل بدروازه عکا رسيد سيّد محمّد و رفيق بی‌توفيق فوراً بحکومت سعايت نمودند که اين شخص بخاری نيست ايرانيست محض جستجوی خبر از جمال مبارک باين ديار سفر نموده فوراً او را اخراج نمودند و در نهايت نوميدی بقصبهء صَفَد حرکت نمود عاقبت بحيفا آمد و در مغاره ئی از کوه کرمل مأوی کرد از يار و اغيار در کنار بود و شب و روز ناله و مناجات ميفرمود

مدّتی در اين حوالی معتکف بود و فتح باب را منتظر \* چون ميقات محتوم سجن منقضی شد و مظلوم آفاق در نهايت اقتدار جلوه فرمود ابواب مفتوح گشت جناب نبيل مذکور با صدری مشروح بحضور شتافت و مانند شمع بنار محبّت اللّه ميگداخت و شب و روز در محامد دلبر دو جهان و متعلّقين نظر بنسبت آستان غزل و قصائد و مخمّس و مسدّس ميساخت و اکثر ايّام بشرف حضور مثول می يافت \*

تا آنکه صعود واقع شد از مصيبت کبری و رزيّهء عظمی چنان تزلزل در ارکان افتاد که ميگرييد و ميلرزيد و فرياد و فغان باوج اعلی ميرسيد مصيبت کبری را با سنه شداد تطبيق نمود و بتحقيق رسيد که حضرت مقصود از وقايع مشهود اخبار داده‌اند \*

باری، نبيل از هجران و حرمان چنان سوزان و گريان گشت که هر کس مبهوت و حيران ميشد ميسوخت و ميساخت و نرد جانفشانی ميباخت تحمّل نماند صبر و قرار فرار کرد آتش عشق شعله ور گرديد طاقت صبوری طاق شد سر خيل عشّاق گرديد بی‌محابا رو بدريا زد و تاريخ وفات خويش را قبل از جانفشانی نوشت و با کلمه غريق تطبيق نمود جان بجانان باخت و از هجران و حرمان نجات يافت \*

اين شخص محترم عالم و دانا بود و فصيح و بليغ و ناطق و گويا قريحه‌اش الهام صريحه بود و طبع روان و شعر مانند آب زلال علی الخصوص قصيده بها بها در نهايت انجذاب گفته و مدّت حيات را از عنفوان جوانی تا سنّ نا توانی بر عبوديّت و خدمت حضرت رحمن گذراند تحمّل مشقّات کرده و متاعب و زحمات ديده و از فم مطهّر بدايع کلمات شنيده و تجلّی ملکوت انوار ديده و بنهايت آمال رسيده و عاقبت در فراق نيّر آفاق طاقتش طاق شد بدريا زد و غريق بحر فدا شد و برفيق اعلی رسيد \* عليه التّحيّة الوفيّة و عليه الرّحمة الواسعة و له الفوز العظيم و الفيض المبين فی ملکوت ربّ العالمين \*